

هنر - شخص - خلاقیت

فریدون رحیم‌زاده

«اصطلاح شخص»^(۱) از لفظ **Persona** به معنی ماسک یا بازیگر مشتق شده است. این اصطلاح بیشتر به نقش و رتبه و جایگاهی که انسان در ارتباط با دیگر انسانها دارد دلالت می‌کند^(۲).

مسئله شخص و نحوه آشنایی آدمی با مفهوم و مدلول آن از جمله مسایل سهل و ممتنعی است که راهیابی به ساحت معنای آن بعنایت سخت و دشوار می‌نماید.

مشکل اساسی این است که مفهوم شخص به هیچ وجه از طرق مألوف و مانوس آدمی در امر شناخت جهان که عمده‌ترین آنها روشهای تجربی - مشاهده‌ای و عقلانی - استنتاجی است، به چنگ آمدنی نیست. شاید اولین کسی که به این مفهوم پی برده، البته مفهومی بی‌نام و نشان، اولین انسان از نوع ما باشد، هر چند که هیچ وسیله‌ای برای اظهار و اعلام اندر دریافت خود در اختیار نداشت.

آنچه که بعدها در اثر رشد فکری و تواناییهای زبانی، علم حضوری یا خودآگاهی تام گرفت، بهترین وسیله برای از کمون به ظهور رساندن این معنای مرموز مرکوز در بُن وجود انسان است.

شناخت خود و غیر خود، از طریق دیدن و بواسطه استنتاج حاصل شدنی نیست. آدمی با خویشتن خویش و نیز آگاهی که از شخص خود دارد به معرکه تریب و تعامل با خود و غیر خود وارد می‌شود. به تعبیری دیگر، در هر مورد که پای انسانی در میان باشد، چه عرصه شناخت و چه معرکه عمل، مناسبترین وسیله خود انسانی است، وسیله‌ای که در انتها خود را چون هدف می‌جوید و آرزوی رسیدن به خود را دارد.

گسترده‌ای که انسان در آن حضور دارد، عرصه شناخت و تحمیل معناست، چه به خود و چه به دیگران، حتی ارتباطاتی که آدمی در سطوح سفلی حیات با خود و دیگران برقرار می‌کند، بهره‌ای از شناخت و معرفت دارد. در پایین‌ترین سطوح شناخت که همان شناخت حسی باشد، متعلق شناخت جایجا شده و از میدان اشیاء تفکیک و به حوزه معانی و مفاهیم منتقل می‌گردد، و این کاری است که انسانی می‌کند و برای به انجام رساندن آن هیچ وسیله‌ای غیر از خود ندارد. این خود همان مفهومی است که در اینجا همچون معادلی سزاوار از شخص مشغول گفت و بازگفت از آن هستیم.

شناخت و مشاهده بوسیله خود شخص انجام می‌شود. کلمه «بوسیله» از جنبه ابزاری خود یا شخص، بعنوان ذاتی که مقامی اعلی و ارفع دارد. حکایت کرده و علائم اولیه هبوط وی به «صحرائی و سایل» را، با خود به همراه دارد.

این مسئله از جمله آن مسایلی است که در طول تاریخ کسانی را به خود جذب کرده است. برتر و فراتر از مشاهده محض، استنتاجات محض عقلانی هم «بوسیله» شخص انجام می‌گیرد که خود حکایت از بعد «وسیله‌ای» شخص می‌کند.

مسئله به اینجا ختم نشده و ابعاد دیگری را هم شامل می‌شود: شناخت و دریافت خود به چه وسیله‌ای انجام می‌گیرد؟

شاید ساده‌ترین و در عین حال نادرست‌ترین پاسخها این باشد که: به وسیله مشاهده غیر خود یعنی خود را در مرآت دیگران دیدن و از آنجا جمع‌بندی و تألیف مشاهدات کردن و اطلاق لفظ «خود» بر آنها. چنین تحلیلی از نحوه دریافت «خود» یا «شخص» دو ایراد عمده دارد:

۱- از بعد عاطفی، اخلاقی و احساسگرایانه، هیچ کس به برقراری معادله و توازن بین «خود» و «مجموع مشاهدات» که محض مشاهده هستند رضایت نمی‌دهد، و احساسی از «بی‌خودی» و «گم‌شدگی» در خود می‌یابد که در حال دفن شدن در زیر انبوهی سنگین از «متفرقات و بی‌ربطه‌های» بی‌وزن و غیر مرتبط با جوهی حقیقی خود و شخصیت اصلیش می‌باشد.

۲- ذکارت فرانسوی گفته بود: فکر می‌کنم پس هستم. یعنی اگر در حال فکر کردن هستم محال است که در همان حال وجود نداشته باشم. وجود داشتن برای فکر کردن ضروری است.

حال امکان ندارد آدمی به مشاهده خود و دیگران پرداخته و مشغول استنتاجات عقلی گشته و بالاخره بنحوی در حال خلق و ابداع صور گوناگون امور حیاتی باشد، بدون آنکه وسیله‌ای در میان بوده و در اختیار وی قرار نگرفته باشد. وسیله انجام جمله آنها خود شخص است.

ملاحظات گذشته یک نکته اساسی در بر دارند: خود یا شخص به هیچ وجهی امکان جدایی و رهایی از قید جنبه «وسیله‌ای» را ندارد و این معنا در ضمن شناخت خود که «بوسیله» خود صورت می‌گیرد نمایانتر می‌شود.

وسیله‌ها همیشه جنبه «حکایت» و «روایت» از واقع ندارند، بلکه هر از چند گاهی و شاید اغلب همچون وسیله‌ای برای به پشت راندن «امور واقعی» و جعل و ابداع «امور غیر واقعی» و نمایاندن (نمایش) آن مجعولات به خود و دیگران در صحنه‌های مختلف، مورد استفاده واقع می‌شوند.

قطعاً بین چنین تحلیلی از خود یا شخص و معنای لفظ **Persona** به معنای نقاب، ربطی عمیق و عتیق وجود دارد.

«... این مسئله هرگز کاملاً حل نخواهد شد که چه سبب شده است که، از تصور نقاب که از خلال آن، فکر یا صدایی طنین انداز است، غیر از صدای فردی که در صحنه نمایش حضور دارد، ذهن بشر به تصور فردیت یا شخصیت برسد»^(۳).

میل بی حد و حصر و شاید غریزی در ما برای نفوذ و جهش به

ورای ظاهر و نقاب و صعود و یا سقوط به پشت پرده، به خیال اینکه در آن «ناکجا آبادها»، اصلی، چیزی، کسی و یا ریشه‌ای وجود دارد که غیر قابل تأویل به امری دیگر است، بی هیچ سخنی دلالت دارد بر اینکه ما از خود به عنوان یک ذات معین و یک شخصیت مشخص که اصل و ریشه آثار و نمایشات است، به سمت دیگران همچون یک ذات معین دیگر روانه می‌شویم و این چکیده واقعی حیات آدمی در عرصه تلاش برای حفظ حیات در اشکال شناخته شده‌ترش، که همان شخصیت باشد، می‌باشد.

شاید: «تصور شخص احتمالاً پیش از آنکه در آثار فلاسفه ظاهر شود، در وهله اول در تفکر نویسندگان نمایشنامه‌های قدیم یونان نضج گرفته است» (۴)

بدون اینکه وارد نزاع بی حاصل برای تعیین تقدم زمانی یکی از دو گروه فلاسفه یا نمایشنامه‌نویسان در طرح بحث مربوط به تصور شخص بشویم، باید اضافه کنیم که همه این بحث‌های تاریخی حول یک محور بدیهی که در وجود آن هیچ شکمی وجود نداشته است، مطرح بوده است، و آن قبول و اعتراف به وجود امری است که جامع همه امور متعدد و متفرق مربوط به حیات آدمی می‌باشد.

در پرتو روشن این بحث‌هاست که می‌توان گام در طریق تبیین ماهیت خلاق مظاهری از هنر بنام‌های سینما و تئاتر شد.

هم سینما و هم تئاتر جلوه‌ای از روح و زیبایی خواه و مرموز آدمی هستند. هر دو دست روح آدمی را گرفته به قدم زدن در فضای ساختگی اشخاص دعوت می‌کنند.

اصطلاح ساختگی قدری لغزنده و لغزاننده است. اولین «آن» برای نمایش، مصداق روشن ساختن و خلق کردن می‌باشد. بطوری که اقدام بعدی برای نمایش همین نمایش اولیه، خود ساختنی مجدد و ابداعی دیگر گونه است.

شاید از همین جاست که تصور بی نهایت برای انسان حاصل می‌شود. باری، اگر این درست باشد که در عالم هیچ بدیده‌ای اولاً و با لذات امکان «نمایش خود» را ندارد، می‌توان گفت که نمایش در معنای مصطلح آن، از مقوله ساختن و خلق کردن خواهد بود، و این است معنای حقیقی اینکه، هنرمند خلاق است.

هنرمند، نمایش را بعنوان نمایش خلق نمی‌کند، بلکه موجودی جدید خلق کرده و بر عدد موجودات این عالم اضافه می‌کند و لقب خداوندگار را از آن خود می‌کند و بدنبال اینهاست که اسم «نمایش» را بر این موجود جدید التأسس می‌نهد.

مخلوقات هر یک اهداف ویژه‌ای دارند و بهره‌کاری آفریده شده‌اند. خلق باران و باد برای تأمین هدفی خاص صورت می‌گیرد.

خالق یک اثر هنری با یک خلق واحد دو کار را توأمان انجام می‌هد:

- ۱- نمایش شخصیت خود، بعنوان یک شخص.
 - ۲- خلق می‌کند تا اثرش مفهوم فهم اشخاص دیگر باشد.
- اگر بگوئیم که هیچ اثر هنری برای غیر قابل فهم بودن آفریده نمی‌شود، به بیراهه نرفته‌ایم. برای دریافت و درک هر چیزی فهمی خاص لازم است. هنرمند در عالم خود، شخصیت‌هایی ساختگی و معمول می‌آفریند تا مخاطبین اثرش باشند، تا در نهایت مخلوق جدید، که همان اثر هنری است، مفهوم شخصیت‌هایی واقع شود که هنرمند نهایت سعی را در خلق آنها بکار برده است. و این یعنی اصرار و ابرام بر جنبه‌های متقابل خالق و مخلوق در هنر، هنری ساخته شده و معمول. واقعی بودن به هیچ روی غیر قابل جمع با ساختگی بودن نیست. چرا که عالم واقعی مخلوق خدا نیز ساختگی است، ساخته دست خدا.

هنرمند با قرار گرفتن در رتبه خالق هاست که با کار واحدی چندین موجود جدید بر موجودات عالم می‌افزاید:

- ۱- خود را بعنوان هنرمند، وضع و خلق می‌کند، مخلوقی که خود را به عنوان خالق خلق می‌کند تا در کار خلق زیبایی‌ها وارد شود.
- ۲- اثر هنری را اعم از موسیقی، سینما، تئاتر و... می‌آفریند. خصوصیت بارز این مخلوق پیام و مفهومی در برداشتن که نه، و بل عین پیام و معنا بودن است. تا قبل از خلق، همه چیز غیر از معانی و پیام‌ها وجود دارند، و تنها پس از خلق اثر هنری است که مولودات مبارکی بنام معنا و زیبایی جان گرفته به راه می‌افتند.
- ۳- فهم مخاطبین هم از جمله مخلوقات است و فهم خود هنرمند نیز.

در این سرود آفرینش، مخلوق که همان اثر هنری باشد، بر می‌گردد و در ذهن و ضمیر خالق خود تأثیر می‌نهد و فهمی علاوه بر آنچه که قبل از خلق داشت به وی افافه می‌کند. این فهم جدید، منشأ خلق‌های جدید واقع شده و به این ترتیب هنرمند وارد ساحت مقدسی بنام «بی نهایت» می‌گردد، که دیگر بی نام و نشان است.

مخاطبین هم قبل از مواجهه عقلانی یا عاطفی با مخلوق جدید، فهم مربوط به آن را واجد نیستند و تنها بعد از مواجهه است که فرزندی مشروع بنام فهم و درک آن اثر، خلق می‌شود، و این یعنی خلق علی خلق.

در چنین گستره گسترده‌ای است که شخص، هنرمند و خلاقیت دارد گفت و باز گفت با هم می‌شوند.

والسلام